

خداجان گریه می‌کرد !

دیشب خدا را خواب دیدم، غمگین پیریشان و تنها ! باخود گفتم چه شده که خداجانم این چنین غمگین است ، نزدیکش شدم دیدم گریه میکند و اشک میریزد ، گفتم ای خدا جان فدایت شوم چرا گریه میکنی ، مگر تو خدا نیستی مگر تو قادر مطلق و خالق کون و مکان و زمین و آسمان نیستی گفت ، استم ، گفتم پس چرا گریه میکنی گریه و ناله که از عجز و ناتوانی است، گفت گریه من از ناتوانی من نیست ، من از دست شما گریه میکنم شما و استاد های تان، من را کلافه کرده اید ، ابلیس بزرگ همان شیطان الرجیم مرا چنین اذیت نکرد که شما کردید ، ابلیس را گفتم آدم را سجده کن گفت نمیکنم ، مرد و مردانه دلیلش را گفت و غلطش را کرد و طوق لعنتش را گرفت و رفت ، ولی شیطان سرزمین شما همان استاد بزرگ تان مرا ما ندنی نیست سی سال تمام است که بامن بازی میکند ، من را میفروشد بانام من و عزت و جلال من ، دین و آئین من کتاب و رسول من بازی میکند بالاخره من هم آبرودارم عزت دارم وقتی یک کسی این چنین با نام و نشان و آبروی من بازی کند ، اذیتم می‌شوم ! گفتم همان عبدالرب رسول سیاف را میفرمائید ، گفت آن دو کلمه اولش را بردار که او هیچگاه عبدالرب نبوده بگو سیاف ، گفتم ای ذات باری تعالی ! استاد ما باز چه غلطی کرده ، او که برای مدتی است بکه ساکت و خاموش بوده کمتر سخن میگفته ذات باری تعالی فرمودند خاموشی استاد شما نیز خطرناک است ، خدا جانم گفت ، استاد شما برای رسیدن به مقام ریاست جمهوری باز هم مرا به میدان بازی وارد کرده می‌خواهد مرا قربانی کند ، گفتم ای ذات یکتا و لا شریک این کار او که تازه گی ندارد، سی سال قبل استاد، ذات مقدس شمارا هزاران بار در همان پشاور قربانی کرده بود ، دیدم، خداجانم آه سردی کشید و از فرط غصه باز هم اشک از چشمانش جاری شد ، و گفت یا د آن روز هارا نکن که توان شنیدنش را ندارم ، استاد شما باز هم از همان تجارب جهادی استفاده میکند و همان تجربه هارا در این بازی مورد استفاده قرار میدهد ، گفتم مگر در همان دوران جنگ و جهاد شما کمکش نکردید عرب و عجم را به دورش نه ریختید ، گفت آن زمان پای مردم بیچاره در بین بود بخاطر نجات مردم از مصیبت و درد بزرگ اشغالگران روسی همه شیطنت های او را تحمل کردم ، تحمل کردن با تأیید کردن فرق دارد ! ، گفتم عجیب ! ما بنده های عا جزو بیچاره که نیمدانیم ما همین ظاهر و ریش و پشمش را می بینیم که از همه انبوه تر و دراز تر است و به همان حساب هم قضاوت میکنیم ، خداجانم گفت گذشته هارا بگذار که اینبار خطرناک تر از گذشته است گفتم ای خداجان اگر این چنین است بحضرت عزرائیل دستور فرما تا جانش را بگیرد ذات باری تعالی فرمود مدتی از عمرش باقی مانده است باید تمامش کند، گفتم خدا جان ، دستور فرما تا شرش از سر همه ما کم شود که هم شما راحت شوید و هم مردم بدبخت ما ، ذات باری تعالی فرمودند من برای هرانسانی اجل و یا مدت زمان معین برای زندگی تعیین کرده ام راهی نیست، گفتم پس راه چاره چیست ، خداجانم فرمودند بندگانم را خبر کنید که خدای تان از دست سیاف میگیرید به مردم بگواید که سیاف دین خدا کتاب و رسول خدا را به بازی گرفته است ، به مردم بگواید که نگذارند خدای شان مورد معامله بازار سیاست قرار گیرد و بنام خدای شان دیگران را فریب دهند و بنام خدای شان رقبای انتخاباتی خود را بکوبند ! گفتم از عزیزتر از جانم از این چند کاندیدای ریاست کدام شان مورد تأیید ذات مقدس یکتا

است فرمودند من با هیچ یک کاری ندارم اینها من نیستند در ظاهر اظهار ارادت میکنند ولی در باطن به این کاخ و آن کاخ میروند همه اینها در حق من جفا کردند گفتم به ذات یکتا یت سوگند که من پیامت را به مردم میرسانم ، یکباره از خواب بیدار شدم ، دریافتم که خدارا در خواب دیدم ، از ترس آنکه فراموشش نکنم آرام گرفتم وبعد از اطمینان از جایم بلند شدم به سرعت سراغ کمپیوتر رفتم با باز شدن صفحه کمپیوتر در سایت بی بی سی خواندم : عبدالرب رسول سیاف، از نامزدهای ریاست جمهوری افغانستان میگوید اگر به قدرت برسد نظام اسلامی برپا می‌کند و اقتدار را به مجاهدین برمی‌گرداند.

بادیدن این خبر گفتم خداجانم حق دارد که گریه کند .

من وقتی در پشاور بودم در عالم بیکاری و بی روزگاری مطالبی را یادداشت میکردم ، یادداشت هایم بالاینکه مانند زندگی در آن سرزمین بی نظم و بی ترتیب بود ولی سرانجام بصورت دفترچه کوچکی در آمد که اکنون برایم بسیار با ارزش است . سراغ دفترچه ام رفتم عناوینش را خواندم به نام استاد سیاف رسیدم دیدم چه قدر مطالب زیادی در این مورد یادداشت کرده بودم ، عناوین درشت یادداشت هایم این چنین بوده است

از کلاه بوریائی وریش بلند و دراز و نشستن و خوابیدن روی بوریای وزمین ، روز ها جمعیتی بودن و در کنار برهان الدین ربانی ماندن و شب ها حزبی شدن در گوش حکمتیار خواندن ، شعار اتحاد دادن ، رئیس اتحاد شدن ، چک چهل ملیون دالر را از اعراب گرفتن ، محبوب قلوب اعراب شدن ، طرفداران ظاهر شاه را تهدید کردن ، بیچاره مرحوم داکتر یوسف صدراعظم خوش نام مملکت را از پاکستان کشیدن ، احزاب جهادی سه گانه را در فشار سیاسی اقتصادی قرار دادن ، حرکت اسلامی مولوی نبی را به سه شاخه طرفدار خودش انشعاب دادن کمپ پیو ساختن و در قلعه بظاهر گلی زندگی کردن بیچاره جوانان عرب را به جبه جنگ کشاندن تصاحب 60 درصد از کمک های عربی را به خود اختصاص دادن ، موقف ضد مسعود گرفتن ، عرب هارا برضد مسعود تحریک کردن در نهایت هم خود را به عنوان عمر سوم در تاریخ اسلام ، در جهان عرب معرفی کردن اینها از عناوین یادداشت های بنده در پشاور بود که تفصیلش کتابی میشود بس طویل و قطور با مرور به یادداشت هایم باخود گفتم آری این همان استاد سیاف است که بعد از ورود به کابل خصم علیه مسعود را تبدیل به عشقی کرد که مسعود را به حیرت انداخت و در سوگش آن چنان گریست که فرشته های آسمان را به حیرت فرو برد ، این همان استاد است که تهدید به مرگ ظاهر شاه را به مهمانی مبدل کرد که در پایان سفره جمع نشده سند ملکیت خانه غصب شده اش را به امضا شاه مخلوع ، مرقوم به خود گردانید ، که شنوندگان آن خبر از تعجب ، انگشت زبردندان گرفتند و هزار بار لاحول ولا قوه الا بالله باخود خواندند ، باخود گفتم این همان سیاف است که بصورت بسیار مرموز مسعود را در برابر هزاره های بیچاره مظلوم قراداد و جنگ نا خواسته ای را بر او تحمیل کرد و بد نه هر دو طرف را بصورت بسیار زیرکانه قطع نمود ، گفتم این همان سیاف است که با زیرگوشی و وسواس دوستم را در برابر مسعود جنگانید و باز هم بصورت ناخواسته جنگ و دشمنی بی معنی را بر هر دو جانب تحمیل کرد ، و این بار ، باز هم با استفاده از تجارب خودش فریاد تشکیل حکومت اسلامی را سرداد و زبان از حال زار بیوه زنان گرسنه و محروم ساکن درخیمه ها باز کرد ، و باز هم طعن دیگر ، به برگشته گان آواره از ملک که از خارج برگشتند و بر اساس رسم و عادت انسانی بگفته استاد بزرگ لباس پاک واتو کرده برتن میکنند ، مگر در کجای دینا پوشیدن لباس پاک و اتو کشیده جرم و گناه محسوب میشود ، که استاد

بزرگوار در سخنرانی تاریخی خود از آن به عنوان نقیصه بزرگ از غرب برگشته ها یاد میکند ،
و باز هم استاد خودش را به مجاهدین چسپانیدووارث خون مجاهدین وشهدا جهاد برحق مردم افغانستان
معرفی کرد...ولی اگر از استاد سوال شود که جناب عالی چرا این همه داد و فریاد را در زمان
انتخابات سر می دهند و بقیه اوقات را در خواب خرگوشی فرو میروند، اگر حکومت اسلامی
برپا می کنید ، که ملت ما تجربه ناخوش آیند حکومت اسلامی شمارا بر مبنای شورای حل و عقدی که به
ابتکار شما طراحی شده بود بخوبی تجربه کرده اند، اگر واضح و شفاف از شما پرسیده شو که این
هزاران جریب زمینی را که جناب عالی در شمال کابل غصب نمودید و بر مردم بیچاره به بسوه چند
هزار دالر فروش کردید ، چه مجوز قانونی داشتید و دارید که امروز از وضعیت اسفبار بیوه زنان
گرسنه ساکن در خیمه ها یاد میکنید ولی شما جناب شیخ الحدیث استاد میتوانید بگو اید که جناب عالی
با این همه ثروت فارونی که در اختیار دارید چه گام هائی برای کمک ونجات آنها برداشته اید آیا
فراموش کردید روزی را که داکتر رمضان بشر دوست در مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که وکلا
ء محترم حاضر شوند قسمت از معاشات خود را برای ساکنین در خیمه زیر برف به عنوان کمک انسانی
و اسلامی اختصاص دهند تا سرمشقی برای دیگران نیز گردد، جناب عالی طرفه رفتید و پیشنهاد
بیچاره بشر دوست را تأیید نکردید، چون کمک به آن بیوه های در زیر خیمه زیر برف در آن زمان
بدرد انتخابات شما نمیخورد، ولی امروز برای فریب مردم از بیوه زنان بیچاره محروم سخن
میگوئید و به دفاع از مجاهدین بر می آئید ! مگر مجاهدین هر چند سالی یکبار نیاز و ضرورت به کمک
پیدا میکنند و یا اینکه شما هر چند سالی یکبار به نام و خون وناموس مجاهدین ضرورت پیدا میکنید، که
بنام آنها مردم را فریب دهید ، بنام آنها مخالفین خود را بکوبید اصلا میشود از جناب عالی پرسان
کرد که شمارا به مجاهدین چه کار، شما که با ده هزار افغانی از کابل وارد پشاور شدید و با چند میلیون
دالر هم برگشتید، تجارتی که بزرگترین تاجران دنیا هم نمیتوانند به آسانی به چنین سودی دست یابند
و همه اش را بنام جهاد مردم افغانستان تصاحب کردید میتوانید بگو اید که جناب عالی چه گامی مثبت
و قابل توجه برای مجاهدین برداشتید که امروز به غلط خود را مدافع این بیچاره ها معرفی میکنید،
مجاهدین جان شان را هستی شان را در راه آزادی وطن قربانی کردند ولی بهره دنیوی اش را شما
بردید افتخارات شان را بنام رهبر جهاد شما نصیب شدید، شما را به خدا سوگند همین فرزند زنده
خر شما بنام ستار یک روز راهم در جبه جنگ سپری کرده است آیا در این جنگ وجهادی که ملیونها
تن از مردم مارا قربانی گرفت ناخن شما و یا یکی از خانواده شما هم زخمی شده ، ولی از برکت
خیانت و خباثت و بی ایمانی شما، مجاهدین پاکباز ما هم بدنام شدند، اگر دقت شود نفرت مردم ما علیه
مجاهدین راستین و غیور مومن نیست، نفرت مردم از شما ست که خود را رهبر مجاهدین ساختید اگر
براستی میخواهید به مجاهدین خدمت کنید لطفا نامی از مجاهدین بر زبان نبرید، از صف مجاهدین
خارج شوید ، اگر وجود نحس شما در بین نباشد ، مردم مسلمان افغانستان مجاهدین را روی چشمان
شان نگهمیدارند ، عامل همه مصیبت در این ملک شما استید نفرت مردم از دین و خدا و مذهب همه
اش بخاطر شماست اگر در این مورد شک دارید همت کنید اعلا ت کنید که دیگر مسلمان نیستید آنگاه
ببینید که مردم ما، مردم جهان گروه گروه به این دین میگر آیند ، همین حالا که شما رئیس جمهور
نیستید فرزند دل بند شما بنام ستار و باند تبهارش بنام ممتاز خان به حکم خود زمین های مردم را
مصادره میکنند درائی های مردم را غصب میکنند ، بیچاره مردمی که مخالفت کنند تهدید میشوند
کتک میخورند و در بسا موارد کشته میشوند باند ممتاز خان برادر زاده شما امروز به عنوان خطرناک
ترین باند تبهار در اکثریت قتل ها و آدم ربائی های کابل نقش دارد و از برکت وجود نامقدس شما هیچ

کس هم نمیتواند کوچکترین اعتراضی بکند ولی شما با کلمال بی حیائی سخن از حکومت اسلامی و برچیدن فساد در ادارات دولتی میزنید ، خدا نیارد روزی را که خدای ناخواسته ، زبانم لال ، هفت کوه سیاه دربین که شما رئیس جمهور شوید انگاه فرزند شما ستار خان وممتازخان همراه باند تبهکاروزورگیرش چه روزی رابر مردم بیچاره ما خواهد آورد ، (اللهم احفظنا ونجنا من هذاکرب العظیم) ... استاد گرامی شما بخوبی میدانید که یاران امروز شما همان حواریون دیروز شماست که جز دزدی و خیانت و جنایت ، خاطره دیگر از خود برجانگذاشتند ، احمد شاه احمدزی همان مافیای زمین وخانه دوران حکومت اسلامی شما بود که دردوران وزارت داخله خود هرچه توان داشت دزدی کرد و غارت نمود و حالا با نام ونشان دیگر میخواهد وارد میدان شود وبا زعامت شما دین خدرا بازهم به بازار معامله وسیاست وارد کند ... لعنت الله علی الظالمین والسلام علی عبادالله الصالحین